

عبدالحمید فرزانه

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی

نگرشی بر فلسفه اصول فقه

چکیده

در حقیقت، هر دانشی باید فلسفه و دلیلی برای پیدایش و توسعه‌ی ابعاد مختلف آن وجود داشته باشد. یکی از علوم اسلامی که فلسفه نیز دارد، اصول فقه است. فلسفه‌ی اصول فقه، دانشی است که به نقد چیستی، ساختار، روش، مبادی، موضوعات، ادله و غایات اصول فقه می‌پردازد. این دانش، دارای سه محور کارکردی است؛ ابتدا توصیف و تعریف موضوعات مورد نظر خود را مطرح می‌سازد و سپس به کار سنجش گری و نقد آنها می‌پردازد و آن‌گاه چنانچه لازم ببیند؛ راهکارها و توصیه‌هایی برای بهبود علم اصول و کارآمدتر شدن آن در استنباط‌های فقهی ارائه می‌نماید. منابع اصلی فلسفه‌ی اصول فقه و اصول، همان کتاب و سنت است و از ادله‌ی چهارگانه قرآن، سنت، عقل و اجماع در مقام استدلال بهره می‌گیرد. غایت و اهدافی که در فلسفه‌ی اصول فقه پی‌گیری می‌شود به دو صورت قابل دست‌یابی است؛ یا این که این دانش در مقام ناظر به اصول فقه می‌نگرد که در این صورت غایت آن شناخت علم اصول از حیث ماهیت و ساختار، روش، مبادی و موضوعات و ادله‌ی آنها می‌باشد و در صورتی که به عنوان ما بعد طبیعت مد نظر قرار گیرد، غایت آن رسیدن به امکان و وقوع و ملاک‌های این دو و حدود و شروط نظریه‌های اصول فقه خواهد بود.

کلید واژه:

فلسفه‌ی اصول فقه، اصول فقه، اجتهاد، فقیه، فقه

مقدمه

ذهن پویای بشر همواره به هنگام قرارگرفتن در برابر پدیده‌های مختلف و اطلاعات جدید، جویای چرایی و دلیل شکل‌گیری و به وجود آمدن آنها بوده و خواهد بود. این ویژگی منحصر به فرد انسان، باعث پدید آمدن دانش‌های مختلف و کشفیات و اختراعات متنوعی گردیده و حیوان ناطق را از دیگر جانداران متمایز ساخته است. علم اصول فقه که از دانش‌های محض اسلامی است و افتخار طراحی و گسترش آن به اندیشمندان مسلمان اختصاص دارد به مثابه‌ی یک متدولوژی برای استنباط احکام شرعی فرعی است که فقیهان را در کشف و استخراج دستورات دین در مورد وظایف مکلفان یاری می‌نماید. این علم که عالم دینی را در برداشت قانون‌مند از منابع چهارگانه‌ی کتاب و سنت و عقل و اجماع کمک می‌کند، خود نیز با چپستی‌ها و چرایی‌های گوناگون مواجه است که دانش فلسفه‌ی اصول فقه متکفل پرداختن به آنها و یافتن پاسخ مناسب برای آنها می‌باشد. به عبارت دیگر از آن جا که اصول فقه یک علم است و هر علمی را فلسفه‌ای می‌باشد، پس اصول فقه را نیز فلسفه‌ای است که به بیان علت و چرایی بخش‌های مختلف این دانش می‌پردازد.

این پژوهش می‌خواهد تا در حد توان دانش نوپای فلسفه‌ی اصول فقه، وظایف، کارکردها و اهداف آن را تبیین و برخی از مسایل مطرح در این دانش را معرفی نماید. امید است با این اقدام که به روش تحقیق کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل نظرهای بزرگان اصول فقه انجام می‌شود، گامی کوچک در زمینه‌ی ترویج این دانش مهم برداشته باشیم.

۱- مفهوم شناسی فلسفه اصول فقه

می‌دانیم که برخی اصول فقه را علم به عناصر مشترکی دانسته‌اند که در عملیات استنباط حکم شرعی به کار گرفته می‌شود (ر.ک: صدر. محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ص ۱۳۸) و برخی دیگر آن را «علم دستور استنباط» (ر.ک: مطهری. مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، اصول فقه، ص ۹) معرفی کرده و یادآور شده‌اند که در این علم درباره‌ی یک سلسله «باید»ها سخن می‌رود نه از یک سلسله «است»ها (ر.ک، همو، همان جا) چنان که ملاحظه می‌شود در این چند تعریف و نیز تعریف‌هایی که دیگر اندیشمندان «اصول فقه» از این دانش ارایه

داشته‌اند، بر علم بودن آن تصریح کرده‌اند.^۱ بنابراین مانند هر علم دیگری چنانچه از جایگاه بیرون و خارج از خودش مورد بحث و شناسایی قرار گیرد، دارای دانش کلی ناظر بر آن می‌شود که آن را «فلسفه‌ی اصول فقه» می‌نامند و می‌توان آن را دانش کلی علم اصول نامید (عابدی شاهرودی، فلسفه اصول فقه، ص ۱۰). «در واقع باید بگوییم فلسفه‌ی علم اصول مجموعه مسائلی است بر اثر نگاه کردن بیرونی یا درجه‌ی دوم حاصل می‌شوند، به شرط آن که در علم دیگری به آنها پرداخته نشود.» (همان، ص ۶) به عبارت دیگر «فلسفه‌ی اصول فقه، دانشی است که چیستی، ساختار، روش، مبادی، موضوعات ادله و غایات آن را تحقیق می‌کند و از این دو جایگاه داخل بسنجد. (لاریجانی، گفتگو پیرامون در ضرورت تدوین فلسفه علم اصول فقه، ص ۱۰)

۲- فلسفه اصول فقه و امکان وجود آن

پیدایش و رشد هر دانش واقعی دارای اهمیت بسیار است به گونه‌ای که امروزه در برخی از دانشگاه‌های بزرگ دنیا رشته‌های تخصصی فلسفه‌ی علوم مختلف دایر شده و محققان و اندیشمندان با پی‌گیری چرایی و چگونگی پیدایش علوم گوناگون از یک سو اهمیت و جایگاه هر یک از دانش‌های بشری را کشف و معرفی می‌نمایند و از سوی دیگر کاستی‌ها، اضافه‌ها و نیازهای جدید قابل طرح در هر عملی را به متخصصان آن دانش شناسانده و پیشنهادهای جدیدی در هر زمینه ارائه می‌کنند. با این توضیح، از آن جا که اصول فقیز یکی از علوم مسلم اسلامی به شمار می‌رود، طبیعی است که وجود و پیدایش آن مبتنی بر فلسفه و دلایل خاصی باشد. (ضیائی‌فر، الرافذ و فلسفه علم اصول، ۱۸-۳۱۷) به عبارت دیگر «این که برای هر علم یک فلسفه علم هست، نتیجه‌ی این قانون عقلی است که بیان می‌کند: عقل می‌تواند هر چیزی را موضوع شناخت خود قرار دهد، پس می‌تواند هر دانشی را نیز موضوع شناخت خود قرار دهد، هر گاه عقل در صدد شناخت یک دانش برآید فلسفه آن دانش پدید می‌آید که دانش آن دانش است.» (عابدی شاهرودی، ص ۱۰)

۱. هر چند مرحوم آخوند خراسانی در کفایه الاصول، پس از علم نامیدن اصول فقه، می‌فرماید اولی این است که آن را صنعتی بدانیم که با آن قواعدی شناخته خواهد شد که ممکن است در طریق استنباط احکام قرار گیرد. (رک، ص ۲۳، انتشارات جامعه مدرسین)

از طرف دیگر همان گونه که در بالا آمد، اصول فقه نیز یکی از دانش‌های اسلامی است، بنابراین شکی نیست که می‌تواند موضوع شناخت عقلی قرار گیرد و باعث پدید آیی فلسفه‌ی اصول فقه گردد.

۳- هدف نهایی فلسفه‌ی اصول فقه

چنانچه فلسفه‌ی اصول فقه را به عنوان فلسفه‌ی ناظر بر این علم در نظر بگیریم غایت آن، شناخت پیدا کردن نسبت به علم اصول فقه از حیث ماهیت، ساختار روش، مبادی و موضوع‌های این دانش است که در تعریف فلسفه‌ی اصول فقه نیز مورد اشاره واقع شده است. بنابراین فلسفه‌ی اصول فقه از جایگاه ناظر ناب، فقط علم اصول فقه را شناسایی می‌کند و به تحلیل و سپس ترکیب محتوا و ساختار و پیشینه‌ی آن می‌پردازد و رابطه‌ی آن را با فقه و منطق و منابع و ادله‌ی شرعی و عقلی مورد بررسی و بازشناسی قرار می‌دهد. اما چنانچه فلسفه‌ی اصول فقه به عنوان مابعد طبیعت آن مقصود گردد، غایت آن رسیدن به امکان و وقوع و ملاک‌های این دو و حدود و شروط نظریه‌های اصول فقه است (همو، ص ۸).

۴- مراحل کارکرد فلسفه‌ی اصول فقه

فلسفه‌ی اصول فقه مانند فلسفه‌ی هر عملی از این نظر که به عنوان یک ناظر بیرونی و داور به ساختار، روش، مبادی، موضوعات و ادله و اهداف علم مربوط به خود می‌نگرد می‌تواند از سه مرحله‌ی کارکردی برخوردار بود و در سه سطح مختلف به بررسی و تجزیه و تحلیل موضوعات مورد نظر بپردازد.

الف- توصیف و تبیین:

هر چند همان گونه که پیشتر و به خصوص در تعریف فلسفه‌ی اصول فقه گفته شد وظیفه‌ی اصلی فلسفه‌ی اصول فقه بررسی و تحلیل ساختار و سیستم اصول و روش کار آن و مبادی و موضوعاتی است که در این علم مطرح می‌باشد و نیز ادله و غایات اصول فقه را نقادانه مورد داوری قرار می‌دهد اما برای ورود به این مباحث گاهی ناچار می‌شود

مسایل و موضوعات مورد بحث را توصیف کرده و سپس به بررسی و تحلیل و یا ترکیب بخش‌هایی از آنها پردازند. لافلسفه اصول فقه ناچار است که برای معرفی علم اصول به تعریف آن اقدام نماید یا در برخی موارد استفاده‌ی بیش از حد از مسایل فلسفی در اصول فقه را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

ب- سنجش و نقد

در این مرحله، فلسفه‌ی اصول فقه، چیستی و چرایی مسایل مطرح در اصول و روش‌های اصولیان را در برخورد با موضوعات اصولی زیر ذره بین نقد و بررسی قرار داده و نقاط ضعف و قوت این دانش را شناسایی کرده و نیازها و کاستی‌ها را مد نظر قرار می‌دهد. به طور مثال صاحب انوار الاصول در نقد اصولیان در یک نگاه ناظر و بیرونی می‌نویسد: «چه بسا مسایل اصولی که شایسته‌ی بحث و ذکر بوده و آنها را ترک کرده‌اند و چه بسا مسایلی که از مسایل علم اصول نبوده و اصولیان در مباحث خود به ذکر آنها پرداخته‌اند» (مکارم شیرازی، ۱۷)

ج- توصیه و ارایه‌ی پیشنهاد

در این مرحله‌ی فلسفه‌ی اصول فقه به عنوان یک ناظر بیرونی راه حل‌ها و پیشنهادهایی مطرح کرده و جهت بهبود وضع موجود دانش اصول فقه توصیه‌هایی ارایه می‌نماید. به طور مثال ممکن است اندیشه و فلسفه‌ی اصول فقه پس از نقد و بررسی روش‌های معمول اصولیان در مباحث اصولی، که ابتدا نظرهای گوناگون واقعی و فرضی را در مورد هر موضوع مطرح کرده و نقد آن اقدام می‌کنند و در نهایت نظر مختار را انتخاب و به اثبات آن و اقامه‌ی دلیل بر حقانیت آن می‌پردازند، این روش را وقت‌گیر و کم فایده دانسته و توصیه نماید که به جای این کار از همان آغاز، نظر مختار را مطرح و به اثبات آن اقدام کنند.

۵- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه با علوم دیگر

دانش فلسفه‌ی اصول فقه از این حیث که فلسفه یکی از علوم است با هر فلسفه‌ی علم دیگری از نظر ناظر بودن و داوری کردن از بیرون، مشترک می‌باشد و از نظر کارکرد

و روش نیز با دانش های بشری دیگر رابطه داشته و بی شباهت نیست. به همین سبب در این بخش از نوشتار به طور اختصار به رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول با چند دانش دیگر پرداخته و چگونگی ارتباط آنها را تبیین خواهیم کرد:

الف- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه و علم کلام

می‌دانیم که «علم کلام علمی است که درباره‌ی عقاید اسلامی، یعنی آن چه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت بحث می‌کند. به این نحو که آنها را توضیح می‌دهد و درباره‌ی آنها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید» (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، بخش کلام، ص ۹). پس فلسفه‌ی علم اصول هم از این نظر که به موقعیت مبانی اصول فقه می‌پردازد و در مورد تأیید یا رد آنها اقامه‌ی دلیل می‌کند، شبیه علم کلام می‌باشد.

ب- رابطه‌ی فلسفه اصول فقه و فلسفه‌ی اولی

در فلسفه‌ی اولی از احوال موجود بما هو موجود صحبت می‌شود و فیلسوف به دنبال تمییز و تشخیص موجودات حقیقی از غیر حقیقی و علل آنها است و به خصوص در پی رسیدن به علت العلل و عامل اصلی و عالی وجود است (طباطبائی، بدایة الحکمه، ۷) و در فلسفه‌ی اصول فقه در سطحی کوچک‌تر همین رفتار با علم اصول فقه صورت می‌گیرد یعنی امکان و امتناع و حدود و شروط وجودی علم اصول مورد بررسی و سنجش قرار می‌گیرد و واقعیت و عدم واقعیت این دانش مورد نقض و ابرام واقع می‌شود. به همین سبب تا حدی فلسفه‌ی علم اصول به فلسفه‌ی اولی شباهت و ارتباط پیدا می‌کند.

ج- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه با علم اصول فقه

همان گونه که در تعریف فلسفه‌ی اصول فقه گفته شد، ساختار، مبانی، ادله و غایات علم اصول توسط فلسفه‌ی این علم، مورد کنکاش و سنجش و داوری قرار می‌گیرد، بنابراین بین این دو دانش، رابطه‌ی تنگاتنگی که بین هر علم و فلسفه‌ی آن وجود دارد برقرار است.

د- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه با فقه

علم اصول فقه را قواعدی دانسته اند که برای استنباط احکام شرعی فرعی آماده شده است. (حیدری، اصول الاستنباط ص ۳۸) بنابراین روشن است که استخراج احکام فقهی متوقف بر علم اصول می‌باشد. (همو، همان، ۱۴) از طرف دیگر وظیفه‌ی فلسفه‌ی علم اصول؛ بررسی ساختار، شیوه‌ها، ادله و غایات اصول فقه است. بنابراین از طریق علم اصول بین فقه و فلسفه‌ی علم اصول رابطه و پیوند ایجاد می‌گردد.

مثلاً در مورد این مسأله اصولی که «آیا می‌توان مناط‌های موجود در ادله‌ی فقهی را تنقیح کرد و سپس تعمیم داد و بر طبق تعمیم آن به تعمیم حکم فقهی یا قرار فقهی رسید؟» در این مسأله با استناد به نتایج بحث‌های اجتهاد اصولی از دو جایگاه درونی و بیرونی، اگر به جواز تنقیح مناط و تعمیم آن رسیدیم آن‌گاه می‌توانیم در مسأله فقهی بر طبق مناط تعمیم یافته به استنباط حکم فقهی همه‌ی موارد برسیم.» (عابدی شاهرودی، فلسفه اصول فقه، ص ۱۳)

و- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه و فلسفه‌ی حقوق

ناصر کاتوزیان که از حقوق دانان و صاحب نظر در فلسفه‌ی حقوق است موضوع فلسفه‌ی حقوق را تحقیق درباره‌ی مبانی و هدف حقوق و کشف اسباب ایجاد قواعد حقوقی و فایده‌ی آنها معرفی کرده است. (مقدمه علم حقوق، ۷۸) از طرفی نیز می‌دانیم که در فرهنگ اسلامی و آموزه‌های دینی ما حقوق بخشی از فقه به شمار می‌رود. از این رو می‌توان می‌گفت همان رابطه‌ای که بین فلسفه‌ی اصول با فقه برقرار است بین فلسفه‌ی اصول و حقوق موجود بوده و فلسفه‌ی علم اصول از نظر کارکرد مانند فلسفه‌ی حقوق عمل می‌نماید.

۵- رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه و فلسفه‌ی فقه

برخی از صاحب نظران از جمله مصطفی محقق داماد، معتقدند فلسفه‌ی فقه همان اصول فقه است.^۱ ولی برخی دیگر بین این دو دانش تمایز قایل شده و گفته‌اند «فلسفه‌ی فقه با اصول فقه، فرق دارد؛ از آن رو که اصول فقه، دستگاه انضباطی و آلی بر استنباط فقهی است و عناصر آلی و اکتشافی و محمولات تنجیزی و غیرتنجیزی را برای فقه در بردارد. اما فلسفه‌ی فقه عبارت است از دانش ناظر به ماهیت فقه، ساختار، عناصر، موضوعات، محمولات و طرق و منابع و مبانی آن، از آن رو که نظام فقه را قوام می‌دهند و از آن رو که این دانش می‌تواند امکان تحول اجتهادی را از جایگاه بیرون فراهم سازد، چنان که سنجش اجتهادی از جایگاه درون نیز امکان تحول اجتهادی را فراهم می‌کند.» (عابدی شاهرودی، فلسفه اصول فقه، ۹)

بنابراین گرچه در شیوه‌ی کار شباهت‌هایی بین فلسفه فقه و علم اصول وجود دارد، اما این دو دانش از هم متمایز بوده و نمی‌توان هر دوی آن‌ها را یکی دانست. در نتیجه به همین میزان تفاوتی که بین فلسفه‌ی فقه و اصول فقه وجود دارد بین فلسفه‌ی فقه و فلسفه‌ی اصول فقه نیز تمایز موجود است.

۶- منابع و ادله‌ی فلسفه‌ی اصول فقه

از آن جا که فیلسوف فقه خود از متشرعان بوده و در مقام عالم دین به بحث بیرونی در مورد اصول دین می‌پردازد و از طرفی چنان که در مبحث رابطه‌ی فلسفه‌ی اصول فقه و دانش فقه آمد، نتیجه‌های بررسی‌های به عمل آمده در فلسفه‌ی اصول فقه با واسطه و از طریق علم اصول در استنباط‌های فقهی مورد کاربرد و استفاده قرار می‌گیرد خواه ناخواه ادله آن باید مورد قبول عقل و شرع باشد. از این رو «منابع اصلی در علم اصول و فلسفه علم اصول، کتاب خدا و سنت معصومین (علیهم السلام) است، اما ادله، عبارت است از دو منبع یاد شده (کتاب و سنت) و عقل و اجماع. عقل در این میان، وجه

۱. سخنرانی مورخه‌ی ۱۶ دی ماه ۸۳، برگزار شده در دانشگاه تهران به همت مؤسسه‌ی پژوهش حکمت و فلسفه‌ی ایران.

مشترک در همه‌ی دانش‌هاست، چه دانش‌های دینی و چه دانش‌های بشری محض. حتی در حسی‌تری دانش‌ها، باز نهاد مشترک برای نفی و اثبات و استدلال، عقل می‌باشد و چون فلسفه‌ی هر علم منوط است به تفکر در شناخت و سنجش آن علم، از این رو استدلال‌های عقلی در آن تا به مرحله‌ی استنباطی نرسد، نمی‌تواند در اصول فقه تأثیر گذارد (همو، همان، ص ۱۵)

۷- ملاک‌های حجیت و منجزیت در فلسفه‌ی اصول فقه

همان گونه که در مبحث کارکردهای فلسفه‌ی اصول فقه آمد، مرحله‌ی سوم کارکرد این دانش توصیه‌ها و ارایه‌ی راهکارهای جدید در مورد اصول فقه و مبانی و ساختار و مسایل مطرح در آن است. بنابراین طبیعی است که بر خلاف مرحله‌ی شناخت و توصیف‌گری، در این مرحله به حجیت و تنجز راهکارها و ادله‌ی آن نیاز است تا فلسفه‌ی اصول فقه بتواند نظرهای خود را در موارد پیشنهادی به اثبات برساند. برای نمونه از جمله مسأله‌های ژرف و دشوار در اصول فقه، مسأله تعارض ادله است؛ چه تعارض ادله‌ی اجتهادی با هم و چه تعارض ادله‌ی فقه‌ای با هم. در اصول فقه، نظریه‌ها و راه‌حل‌های عمیق و مبسوطی برای تعارضات، کشف و تحقیق شده‌اند و از مراحل سنجش عبور کرده‌اند.

حال اگر بخواهیم یکی از این نظریه‌ها و راهکارها را برگزینیم یا برخی را با برخی دیگر ترکیب کنیم و یا ادله به نظریه و راهکارهای دیگری بیانجامد، در برابر ما دو راهبرد قرار دارد که مانع الجمع نیستند و ترکیب آنها ممکن است راهبرد نخست درونی است و در داخل اصول به انجام می‌رسد. بر طبق این راهبرد، نظریه‌های مطرح شده برای حل تعارض ادله به نقد گرفته می‌شوند و استدلال به کاررفته برای هر یک نقادی می‌گردد. سپس نظریه‌ای که استدلالش از نقادی سرافراز بیرون آمده و تثبیت شده است، برگزیده می‌شود و دیگر نظریه‌ها کنار می‌روند. راهبرد دوم، بیرونی است؛ بدین معنا که از جایگاه بیرون از علم اصول نظریه‌های راجع به حل تعارضات مورد بحث و سنجش قرار می‌گیرد.... در این صورت می‌باید از ادله‌ی چهارگانه کمک گرفت و در این میان ضرورت دارد برای استناد به ادله از شکل دور و تسلسل و یا تناقض بپرهیزد و

از دلیلی که حجیت آن مخصوص است به اصول فقه، در فلسفه اصول فقه، استفاده نکند، هم چنان که اصول فقه نیز از دلیلی که حجیت آن مخصوص به فقه است استفاده نمی‌کند، مانند امارات که حجیت آنها در اصول فقه تحقیق می‌شود، اما این حجیت (در صورتی که اثبات شود) مخصوص است به احکام و فرارقات فقهی و در خود علم اصول تأثیر ندارد.» (رک؛ عابدی شاهرودی، ۱۸-۱۷)

۸- سرفصل های فلسفه‌ی اصول فقه

سرفصل های نهادین فلسفه‌ی اصول فقه بدین قرار است:

- ۱- شناخت ماهیت اصول فقه از جایگاه ناظر و با التفاف به شناخت علم فقه؛
- ۲- شناخت ساختار اصول فقه چونان علم آلی انضباطی و استنباطی؛
- ۳- استخراج منابع و مبادی و بررسی و بازشناسی و سنجش ادله و مسایل آن؛
- ۴- استخراج انواع کلی مسایل آن؛
- ۵- شناسایی غایت اصلی آن؛
- ۶- دلیل تفصیلی نیاز مجتهدان به اصول فقه برای استنباط‌های فقهی چه بر مسلک اصولی و چه بر مسلک اخباری؛ زیرا در مسلک اخباری نیز استنباط فقهی بر پایه‌ی مبانی کلی استوار است، از این رو اجتهاد عام در هر دو مسلک وجود دارد؛ گرچه اجتهاد اخباری به طور مبنایی متمایز از اجتهاد اصولی است؛
- ۷- پژوهش و استخراج امکان‌هایی که اصول فقه برای حل معضل‌های استنباطی فراهم می‌سازد؛
- ۸- تحقیق و سنجش انواع پیوند علم اصول با دیگر علم‌ها؛
- ۹- سنجش موقعیت عقلی، چونان یکی از ادله‌ی چهارگانه‌ی شرعی در فقه و در اصول فقه و سنجش نسبت عقل با دیگر ادله‌ی چهارگانه؛
- ۱۰- سنجش و داوری از جایگاه ناظر درباره‌ی معضل‌های اصول فقهی. در این کار هم از علم کلام کمک می‌گیرد و هم از ما بعد الطبیعه و هم از دانش عقلی محض نظری و داوری را از جایگاه درونی علم اصول به انجام رساند. (همو، ص ۱۲-۱۱)

۹- تأثیر فلسفه‌ی اصول فقه بر اجتهاد

فلسفه‌ی اصول فقه از طریق شناسایی و سنجش‌گری مبانی و ساختار وادله‌ی اصول فقه و ارایه‌ی توصیه‌ها و راهکارهای اصلاحی و تکمیلی در مورد هر یک به تقویت و شاید توسعه‌ی اصول فقه کمک می‌کند. از طرف دیگر می‌دانیم که علم اصول فقه ابزار کار اجتهاد است و مجتهدان با تکیه بر قواعد آماده در اصول فقه، احکام شرعی فرعی را استنباط و استخراج می‌نمایند. بنابراین «فلسفه‌ی اصول فقه، توانایی‌ها و راهگشایی‌های علم اصول و حدود و شروط آنها را مشخص می‌کند و از این راه نظام توانمندی‌ها و راهگشایی‌های فقه را برای مشکل‌ها و رویدادها تفسیر می‌کند. برای نمونه مسایل مستحدثه در فقه، ما را به سوی نهادهای اجتهاد سوق می‌دهد تا بتوانیم با بهره‌گیری از توانایی‌های علمی آن نهادها حل مشکلات جدید دست یازیم. این کار، آن‌گاه میسر است که دستگاه انضباطی و اکتشافی اجتهاد را بر مسایل فقهی تطبیق دهیم؛ و به سخن دیگر مسایل فقهی را به دستگاه اجتهاد باز گردانیم... این راهبرد از جایگاه درونی در خود علم فقه و اصول فقه به انجام می‌رسد؛ اما از جایگاه بیرونی و ناظر در فلسفه‌ی اصول فقه با کمک علم کلام و ما بعد طبیعت و علم عقلی محض نظری و عملی؛ و با ارجاع مسایلی به منابع دوگانه‌ی (قرآن و سنت) و ادله‌ی چهارگانه‌ی استنباط (قرآن، سنت، عقل، اجماع) به انجام می‌رسد.» (همو، ص ۱۳-۱۲)

۱۰- فلسفه‌ی اصول و کشف چرایی طرح و گسترش موضوعات اصولی

یکی از کارکردهای فلسفه‌ی اصول فقه، ردیابی علت مطرح شدن موضوعات و مباحث اصولی و چگونگی گسترش یافتن آنها است که کشف علل و عوامل تأثیرگذار در این مورد می‌تواند میزان استواری و حجیت هریک از آنها را مشخص و در نتیجه مقدار ارزشمندی یا کم ارزشی آنها را در استنباط‌های فقهی اثبات نماید. ورود موضوعاتی مثل قیاس، استحسان، مصالح مرسله به عرصه‌ی اصول فقه و نیز به کارگیری بیش از حد و گسترده‌ی اجماع از سوی علمای اهل سنت از جمله مواردی است که چنانچه فلسفه‌ی اصول به عنوان یک دانش ناظر به آن پردازد می‌تواند علل و دلایل آن را روشن و اعلام نماید.

الف) تأثیر اختلافات مذهبی در پیدایش علم اصول

همان طور که بیان شد، یکی از جایگاه‌های فلسفه‌ی اصول فقه نظارتی است. چنانچه فلسفه‌ی اصول از چنین جایگاهی علم اصول را در یک فرآیند تاریخی از آغازین روزهای پیدایش آن مورد بررسی قرار داده و علل به وجود آمدن قواعد و چارچوب‌های اصولی را در طول تاریخ در دو فرقه مذهبی شیعه و اهل سنت از نظر بگذرانند، بی‌تردید در خواهد یافت که دلیل به وجود آمدن برخی از مباحث اصول فقه اختلافات مذهبی دو گروه اسلامی شیعه و اهل سنت بوده است.

به‌طور مثال طرح و به کارگیری گسترده و گاه بدون ضابطه اجماع با تعاریف گوناگون در بین اصولیان و فقیهان اهل سنت (فیض، مبادی فقه و اصول، ۳۹) و استفاده محدود و مشروط از آن در بین علمای تشیع در یک نگاه فلسفه اصول فقهی، ناشی از بحث تاریخی امامت و جانشینی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد(ص) و اعتقاد نداشتن آنان به وجود پیشوایان معصوم(ع) و استفاده علمای عامه از اجماع به عنوان دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر می‌باشد (رک، محمدی خراسانی، شرح کفایة الاصول، ۱۲۸) و بنا به گفته‌ی شیخ مرتضی انصاری، اصل و اساس اجماع، اهل سنت هستند و اجماع هم برای آنها اصل می‌باشد. (رک، مشکینی، الرسائل الجديدة، ۶۱)

ب) محدودیت سنت و تأثیر آن در طرح استحسان و مصالحه مرسله

استفاده از موضوعات مباحثی چون قیاس، استحسان و مصالح مرسله جهت صدور فتوا و استنباط احکام شرعی در بین فقاهت اهل سنت بسیار گسترده و پر دامنه می‌باشد. از نگاه فلسفه‌ی اصول فقه به عنوان یک ناظر بیرونی علت اساسی طرح و توسعه و به کارگیری فراوان این موضوعات در بین عالمان سنی و عدم پذیرش و طرح آن در بین اصولیان و فقیهان شیعه، چیزی جز عدم اعتقاد آنان به امامت معصومان دوازده گانه پس از پیامبر گرامی اسلام نمی‌باشد که همین امر آنها را با محدودیت در سنت و حدیث به عنوان دومین منبع فقه روبه‌رو ساخته و ناچار کرده است برای پاسخ‌گویی به نیازها و پرسش‌های شرعی به بهره‌برداری وسیع از قیاس، استحسان و مصالح مرسله دست بیازند.

نتیجه‌گیری:

اصول فقه به عنوان یک دانش ساخته و پرداخته مسلمین یکی از علوم اسلامی است که دارای فلسفه‌ی پیدایش نیز می‌باشد.

فلسفه اصول فقه دانشی است که چیستی، ساختار، روش، مبادی، موضوعات، ادله و غایبات اصول فقه را مورد بحث و بررسی نقادانه قرار می‌دهد. این دانش دارای سه محور کارکردی است؛ ابتدا به کار توصیف و تعریف موضوعات مورد نظر خود می‌پردازد و سپس به کار سنجش‌گری و نقد آنها می‌پردازد و آنگاه چنانچه لازم ببیند راهکارها و توصیه‌هایی برای بهبود علم اصول و کارآمدتر شدن آن در استنباط‌های فقهی ارائه می‌نماید.

منابع اصلی فلسفه اصول فقه و اصول همان کتاب و سنت است و از ادله چهارگانه قرآن، سنت، عقل و اجماع در مقام استدلال بهره می‌گیرد. غایت و اهدافی که در فلسفه اصول فقه پیگیری می‌شود به دو صورت قابل دستیابی است؛ یا اینکه این دانش در مقام ناظر به اصول فقه می‌نگرد که در این صورت غایت آن شناخت علم اصول از حیث ماهیت و ساختار، روش، مبادی و موضوعات و ادله آنها می‌باشد و در صورتی که به عنوان مابعد طبیعت مدنظر قرار گیرد غایت آن رسیدن به امکان و وقوع و ملاک‌های این دو و حدود و شروط نظریه‌های اصول فقه خواهد بود.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. آخوند خراسانی. محمد کاظم، کفای اصول، انتشارات جامعه مد رسین، قم، ۱۳۷۰
۲. حیدری. سید علی نقی، اصول الاستنباط، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۴.
۳. صدر. محمد باقر، دروس فی علم الاصول، دارالهدایه للمطبوعات، قم ۱۳۷۲.
۴. ضیایی فر. سعید، الرافذ و فلسفه علم اصول، مجله پژوهش و حوزه، شماره ۲۸-۲۷، حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۵،
۵. طباطبایی. محمدحسین، بدایحکمه، انتشارات جامعه مدرّسین، قم، ۱۳۶۴
۶. عابدی شاهرودی. علی، فلسفه اصول فقه، مجله پژوهش و حوزه، شماره ۲۸-۲۷، حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۵.
۷. فیض. علیرضا، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۸
۸. کاتوزیان. ناصر، مقدمه علم حقوق، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۷۲
۹. محقق داماد. مصطفی، سخنرانی پیرامون فلسفه فقه، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۳
۱۰. محمدی خراسانی. علی، شرح کفایه الاصول، انتشارات امام حسن بن علی (ع)، قم، ۱۳۸۳
۱۱. مشکینی. علی، الرسائل الجدیده، انتشارات مکتبه الاسلامیه الکبری، قم ۱۳۹۷ ق.
۱۲. مطهری. مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، بخش اصول فقه، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۷
۱۳. مطهری. مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، بخش کلام اسلامی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۶
۱۴. مکارم شیرازی. ناصر، انوار الاصول، تألیف احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم ۱۴۱۴ ق.
۱۵. لاریجانی. صادق، گفتگو پیرامون «ضرورت تدوین فلسفه علم اصول فقه»، مجله پژوهشی و حوزه، شماره ۲۸-۲۷، قم ۱۳۸۵.